

ازدحام در کوچه خوشبختی

اگر برنامه کودک را گل سرسید برنامه‌های تلویزیون در دهه 60 بنامیم، سخن به گزافه نگفته‌ایم، البته با در نظر گرفتن محدودیت تعداد شبکه‌های تلویزیونی و محدودیت مضمون و سوژه که در این دهه بحرانی بر همه سویه‌های هنر و رسانه‌های متأثر از آن حاکم بود.



ازدحام در کوچه خوشبختی

جام جم آنلاین: اگر برنامه کودک را گل سرسید برنامه‌های تلویزیون در دهه 60 بنامیم، سخن به گزافه نگفته‌ایم، البته با در نظر گرفتن محدودیت تعداد شبکه‌های تلویزیونی و محدودیت مضمون و سوژه که در این دهه بحرانی بر همه سویه‌های هنر و رسانه‌های متأثر از آن حاکم بود.

با این پیش فرض، اگر مجموعه‌های تولید داخلی همچون «؛محلۀ برو بیا»، «؛محلۀ بهداشت» و «؛بازم مدرسه‌ام دیر شد» را از آثار خاطره انگیز کودک و گل سرسید آنها بنامیم نیز سخن به گزافه نگفته‌ایم. در اولین گام برای بسط این مقدمه لازم است نگاهی داشته باشیم به وضعیت عمومی جامعه در اوایل دهه 60 یعنی سال 62 که این مجموعه‌ها تولید شدند و روی آنتن تلویزیون رفتند.

سال‌هایی پرمخاطره، به دلیل جنگ تحمیلی در کشورمان؛ سال‌هایی که بحران و تشنج نه فقط در مرزها، شهرها، میدان‌ها و کوچه‌ها بلکه پشت در خانه‌ها قدم می‌زد تا راهی به درون پیدا کند.

هنوز از مرزبندی‌های عقیدتی، سیاسی، فرهنگی و... زمان زیادی نگذشته بود و مردم در کش و قوس همسازي با معیارهای تازه بازیافته و رسیدن به ثبات بودند که جنگ تحمیلی فاصله رسیدن را بیشتر کرد.

حالا این مردم بودند و خطر تهاجم دشمن. زندگی‌ای که باید جریان می‌داشت و کودکانی که باید در محیطی امن و شاد رشد می‌کردند، فکر می‌کردند و ساخته می‌شدند.

رویا و تخیل‌پردازی ذهن کودکان نباید دستخوش شرایط بحرانی می‌شد چون کودکان آینده‌ساز فردا و در واقع سازنده زمینه‌ای برای رسیدن به فرداهای بهتر بودند همان‌طور که کودکان هر نسل و مقطعی بار این امانت خطیر را بر دوش می‌کشند.

با این تعبیر چه بسا بتوان چرایی اهمیت و جایگاه ویژه‌ای را که در این دهه به کودکان و نوجوانان در ساخت برنامه‌های تلویزیونی داده شد، تحلیل کرد.

در این دهه هنرمندانی جوان و تحصیلکرده در داخل و خارج کشور به شکلی خودجوش جذب یک حرکت همگانی برای احیای برنامه‌های سالم کودکان شدند که متأسفانه این حرکت در هیچ دهه‌ای تکرار نشد، اما برکات آن هنوز هم شامل حال هنر و فرهنگ ماست.

محلۀ برو بیا و محلۀ بهداشت نمونه‌ای از این مجموعه‌های ماندگار هستند که با تکیه بر بازیگرانی جوان و صاحب تفکر جرقه آغاز حرکت برای ساخت برنامه‌های آموزشی - نمایشی را در قالب بخش‌های کودکان با چاشنی فانتری کودکانه فراهم کردند.

بیشتر بازیگران این مجموعه هرچند چهره و مشهور نبودند، اما از دانش‌آموختگان هنری در رشته‌های مختلف بوده و ریسک حضور در نقش کودکان را پذیرفتند. نکته مهم‌تر این‌که با هوشمندی و تکیه بر تخصص بازیگری خود از دام لودگی فراتر رفته و این خطر را به فرصتی برای احیای برنامه‌های کودکانه تبدیل کردند.

این مجموعه با تکیه بر ساختار برنامه‌های آیتمی، چند بخش و با محوریت کاراکتر و تیپ‌های نمایشی نامی آشنا داشت. شخصیت‌هایی مثل سوپرمن، انسان اولیه، هپلی، کیمیاگر و... که این بخش‌ها در هر قسمت متناسب با تم محوری یک موقعیت طنز را به تصویر می‌کشیدند.

در کنار این بخش‌های مختلف، یک بستر و قصه محوری هم وجود داشت که حرف و پیام اصلی کار از خلال قصه شکل گرفته بین آدم‌ها و روابط آنها بیان می‌شد.

این بستر محوری، قصه روزمره زندگی در یک محلۀ مینی مال بود که اهالی آن را یک پلیس، یک پزشک، یک بقال، مادر کله (کله تنها عروسک این مجموعه بود) به نمایندگی از همه مادرها و تعدادی پسر بچه تشکیل می‌دادند که هر یک خلق و خویی خاص داشتند.

در واقع گزینش این کاراکترهای نمایشی در مجموعه‌ای که قرار بود اصول اولیه زندگی شهری در قالب مسائل راهنمایی و رانندگی، اصول بهداشتی و... را به شیوه‌ای نمایشی برای مخاطب کودک قابل درک و تأثیرگذار کند، به شیوه‌ای انجام شده بود که بتواند با تکیه بر روحيات کودکانه باورپذیری و جذابیت داشته باشد.

چگونگی تبدیل شدن دام لودگی به فرصتی برای احیای برنامه‌های کودکانه از همین انتخاب‌ها شروع شد؛ انتخاب شخصیت‌ها و موقعیت‌های نمایشی هنگام نگارش فیلمنامه بخش‌های مختلف و پس از آن انتخاب بازیگران جوان و بزرگسالی که حضور آنها در نقش کودکان با یک پیش فرض باورپذیر شد.

این‌که مخاطب می‌داند و می‌بیند که این بازیگران بزرگسال هستند نه کودک پس آنچه می‌توانست چرایی این حضور را منطقی جلوه دهد تکیه بر جزئیات رفتاری در شخصیت پردازی هنگام نگارش و تیپ‌سازی هنگام اجرا بود که حضور آنها را در این نقش‌ها

ملموس جلوه می‌داد.

در عین حال یکدست بودن بازی‌ها و حرفه‌ای بودن این بازیگران، مخاطب را متوجه اهمیت این وجه تخصصی می‌کرد که در نهایت تأثیرگذاری و ماندگاری را به دنبال داشت.

به همین دلیل است که امروز نمی‌توان بازیگران برجسته‌ای چون حمید جبلی، آتیلا پسیانی، اکبر عبدی، مرحوم حسین پناهی، محمود جعفری، مرتضی ضرابی و... را بدون تصویر ماندگارشان در این مجموعه به یاد آورد.

همچنین بازیگرانی مثل رضا رویگری، فردوس کاویانی، مرحوم رضا ژیان، حسین محب‌اهری، فاطمه نقوی، اکبر رحمتی و... چراکه انتخاب‌ها درست بوده و تأثیرگذاری از واری سی سال گویای همه چیز است.

محله برویا و محله بهداشت با تکیه بر ساختاری که آن زمان برای مجموعه‌های تلویزیونی کودکان تازگی داشت توانستند تنوع، پیام‌رسانی و در عین حال نگاه تخصصی به بازیگری، برنامه‌سازی و... را در هم ادغام کرده و مخاطب را جذب کنند.

تلفیق این ویژگی‌ها در کنار هم باعث شد هم فضای کودکان و فانتزی کار حفظ شود هم انتقال پیام و شعارها با این چینش به شکلی حرفه‌ای صورت بگیرد.

این تجربه موفق باعث شد در دهه 70 و 80 نیز تجربه‌هایی مشابه در ساخت مجموعه‌های کودکان و بزرگسالان انجام شود اما تجربه منحصر به فرد حضور بازیگران بزرگسال در نقش کودکان و باورپذیری آن برای مخاطب، مختص به این دو مجموعه ماند.

در مجموعه‌های «171#&»؛ «سیب خنده»، «171#&»؛ «قطار ابدی» و... هرچند ساختار آیت در کنار یک خط قصه محوری برای کار انتخاب شد اما در بخش‌های این مجموعه کودکان به جای کودکان و بزرگسالان به جای بزرگسالان قرار گرفتند.

در واقع با فاصله گرفتن از این خطر، وجه جذابیت بیشتر در بازسازی فضا و موقعیت کاراکترهای خاطره‌ساز مثل حسن کچل، رابین هود، نرون، شهرزاد قصه‌گو و... مد نظر قرار گرفت.

همین نمونه کافی است تا به عمق ریسک‌پذیری سازندگان و بازیگران این دو مجموعه خاطره‌ساز در دهه 60 پی ببریم که با اطمینان به داشته‌های خود و مایه‌های مستعد موجود، قدم در این مسیر گذاشته و امضای خاص خود را پای کار گذاشتند.

مجموعه دیگری که این ویژگی را به درستی در انتخاب لوکیشن‌های رئال متناسب با فضای قصه خلق کرد «171#&»؛ «بازم مدرسه‌ام دیر شد» بود. مجموعه‌ای با حضور بازیگر جوانی به نام اکبر عبدی که در محله برویا و محله بهداشت درخشید.

قصه مجموعه با محوریت نظم و تربیتی که یک دانش‌آموز دبستانی باید داشته باشد، در هر قسمت مصایب یک دانش‌آموز بی‌نظم و مسائل برآمده از این وضعیت را به تصویر می‌کشید که با توجه به زمان و مکان متعلق به همان دوره و مقطع بود.

به همین دلیل تلفیقی از فضاهای داخلی و خارجی در کنار رئالیته‌ای که چنین قصه‌ای نیاز داشت، باورپذیری و جذابیت این مجموعه را افزایش داد.

در عین حالی که عبدی در این مجموعه نیز بازیگر بزرگسالی بود که در نقش کودکان قرار گرفت و به خاطر فیزیک انعطاف‌پذیرش توانست باورپذیر شود بخصوص که او تنها کاراکتری بود که این شرایط خاص را داشت.

در طول مسیری که محسن در هر قسمت طی می‌کرد و به بهانه‌های مختلف دیر می‌کرد تا به در بسته مدرسه برسد، همیشه به یک مرشد و بچه مرشد هم می‌رسید که در گوشه‌ای بساط نقالی داشتند و بخشی از پیام و توصیه‌های اخلاقی و آموزشی مجموعه و پیامدهای بی‌نظمی در این قالب به مخاطب منتقل می‌شد.

در کنار جذابیت‌های ملموسی که این مجموعه به واسطه فضای رئالیته کار دارا بود و جملات تکرارشونده و موتیف‌های کلامی و شعرگون که هر بار در موقعیتی مشابه تکرار می‌شدند، نوع استفاده از اشیا و وسایل نیز در این مجموعه هوشمندانه بود.

شئی مثل کیف مدرسه که کوچک بودن آن در مقابل ابعاد بزرگ بازیگر باعث می‌شد این تضاد بیشتر به چشم بیاید و... واقعیت این است برای مخاطبی که مجموعه‌های محله برویا، محله بهداشت و بازم مدرسه‌ام دیر شد و بسیاری دیگر از این آثار قدیمی را دیده و امروز از آنها یاد می‌کند، فقط خود اثر و وجوه تکنیکی نیست که اهمیت پیدا می‌کند بلکه نکته نهفته، حس و حال و جوی است که از تجربه تماشای آنها در ذهن مانده و همچون یک مه رقیق باعث می‌شود همه چیز را از واری این مه به خاطر بیاوریم.

گذشته را پر از امید و آرزو در جمع خانواده و یک تکیه گاه امن به خاطر آوریم که تماشای دسته‌جمعی چنین برنامه‌هایی را به تجربه‌ای منحصر به فرد و به یاد ماندنی تبدیل می‌کرد.

شاید به همین دلیل است که برخی (همچون من) دوست ندارند این حس و تجربه ناب را با تماشای بازپخش این مجموعه‌ها در فضا و حال و هوایی دیگر از بین ببرند. همین دریچه کوچک برای تماشای ازدحام کوچه خوشبخت کافی است.

کار در پلاتو

دیگر ویژگی مجموعه‌های محله برویا و محله بهداشت تکیه بر فضاهای داخلی و کار در پلاتو بود که حاکمیت فضای بسته در همه بخش‌ها باعث شد نوعی یکدستی از وجه تصویر وارد کار شود.

ویژگی دیگری که از کار در فضای بسته و دکور وارد کار شد، انتقال نوعی قرابت و نزدیکی بود که حس فضایی نمایشی را در کنار امنیت فضای داخلی و بسته خانه به مخاطب انتقال می‌داد.

علاوه بر این که شخصیت‌های نمایشی به واسطه گریم و لباس‌های خاص خود که یا متعلق به فضاهای فانتزی و غیر واقعی بود یا گذشته‌های دور، در لوکیشن داخلی و پلاتو باورپذیری بیشتری داشتند.

چراکه قرار گرفتن در فضاي رئال و لوکیشن‌هاي خارجي - با توجه به این‌که هدف مجموعه، ترسیم این دوگانگي و تضاد در کنار هم نبود - می‌توانست به یکدستي و تأثیرگذاري کار لطمه بزند.(جام جم - ضمیمه قاب کوچک)

سحر عصرآزاد